خطی شمارہ: ۱۳۷۷۶

مجموعہ (۱۴ نسخہ) (فارسی نثر و نظم)

۱- دیوان نعمت اللہ (شاہ نعمت اللہ) (فارسی) (منتخب) (ص ۱ - ۱۹۰)

۲- شجرہ چشتیہ (فارسی) (۲ صفحہ)

۳- شجرہ قادریہ (فارسی) (۲ صفحہ)

۴- دیوان نیاز (منتخب) (۵۰ ص). (فارسی) (ص ۱-۴)

۵- دیوان شمس تبریزی (منتخب) (ص ۵۰-۵۷)

۶- اشتر نامہ (مثنوی). ص ۱۵۱ - ۲۹۱
از: عطار نیشاپوری

۷- مناجات مطول (فارسی) (ص ۳۹۲ - ۳۹۴)

۸- دیوان مغربی (ص ۳۹۵ - ۴۹۱) (فارسی)
کتابت: ۱۲۴۰ھ

بکرو فعال شد
۱۲۸

۹- تواریخ وفات بعضی شعراء (ص ۴۹۲ - ۴۹۳)

۱۰- عشقیہ یا هیمان نامہ (ص ۴۹۴ - ۵۴۲) (فارسی)
از: قاضی حمید الدین ناگوری.

س: ۲۰۴۲
محمد انجم گلزار

۱۱- رسالۂ اظہار در حال تجرید از: راجچند (ص ۵۴۳ - ۵۴۷)

کتابخانہ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
تلفن: ۸۱۱۹۹۱
ایف ۶/۴، ۱۴- مسجد روڈ اسلام آباد - ۴۴۰۰۰ پاکستان

رساله ایست مسمی باطوار در حالات تجرید و کلمات از کمترین راجبند که در
راه عرفان بظهور رسیده از پرده لباس بیرون کشیده بزبان
فارسی ترجمه یافته و از ظلمت مکنون بنور اینست شتافته مشتمل
برده طور است طور اول در تجرید طور دوم در انچه عالم خیال است
طور سیوم در آزادی طور چهارم در جمعیت دل طور پنجم در
دفع خواهش طور ششم در معرفت نفس طور هفتم در
معرفت حق طور هشتم در دریافتن نفس طور نهم در معرفت
حال خود طور دهم در کمال معرفت حق

در تجرید نسبت

میگوید که ای راجبند سجده و تعظیم من از دل صمیم برای نوری او که دایما
بریک قرار است بیقراری باو راه نیابد و پاکست از نسبت اطراف
و جوانب و از زمان و انکه وان نتوان گفت و در حق او که نسبت

بجو ملاحیست که تقویت و امداد او ازین دریای بی کران تعلقات
عالم فانی توان گذشت و از و بهرمند توان شد و از موجهای این
دریای بی کنار بی تردد بساحل نجات و آرام و قرار توان گرفت
بتمثیل میگوید که ای راچند تعلقات عالم مرض صعب است
و دوای آن چیز آن نیست که دایم درین فکر باشی که ما کیستیم
در عالم چه چیز نیست و از که بظهور رسیده چون طالب این فکر را
مداومت نماید امید است که از کرم مهاراج او را از تعلقات
عالم که عین مرض است خلاصی و بهی روی نماید بتمثیل
فرمود که ای راچند نقش دانی زمینی که دران استاد کامل که ناخدا
بجو درخت بار و رو سایه دار است نباشد گویا گرد آن زمین
و آب و آبادانی نیست دران زمین بلکه لحظه بلکه یک لمحه
نباید بود همچنان در شهری یا در ولایتی که انسان کامل

و استاد راه طالب و حقیقت
ناخدا بجو نباید بود نیست فرمود
که ای راچند بجز جوی های استاد کامل
دوا نان صحبت او باش و الم استاد
کامل هم رسد در صحبت و ملازمت
او خود را اقرار دو بر او بلکه زر تن
بعد التعلقات نماید و با او در عالم نیاید
و هم زبانه ئی تلخند و ترا مشغول راه حق
نفرماید زنهار زنهار ترک صحبت
و بعضی بجواب او بر او فانی زین
خطاب کرده بگوید جان تعلق ترا سود
منزل نیست باید بیرون آن تعلق
که ترا یعنی منزل نیست چه از مجبر ترا

کمال مانان بندانای بی ستون و خالی بی
وصفات جاوید نبیت آید و ار نعت
باید از خلاصی باید او از نفس تعلق سند
نیست حق مشغول است
لعرفت ذات اور اهاده انیست
الیل عالم انعجب الحسب و بیان
وارم و اندوه عالم نفس صد نبع
سر جز وات در عالم است قدرتی
که مراد و نسبت [illegible]
[illegible]

ای راجنید چون اینطور شخصی را طالب جویای معرفت و تجرید
باید ایاک هر چند راه سلوک وابسته و پیوسته بر مرشد و طالب است
اما عمده درین راه طالب صادق و صاحب استعداد است که
هرچه از مرشد و استاد طریقت بشنود آنرا از کمال دریابد و
باید که طالب ضرور است که راه یافت حق در ذات او است
دریابد و اگر استعداد ندارد گفته استاد او را زیاده نکند
ای راجنید خدا شناسائی در کتب و علوم و در استاد نیست این
راه یافت بطالب تعلق دارد طالب را باید که این معنی را
در خود بجوید که از استاد اشارت دارد شاگرد دریافت بشنست
فرمود که ای راجنید علم و دانش و هر هنری که باشد بی ورزش دست
ندهد و چون دست داد اگر احیانا ترک ورزش آن نماید از دست
او نماید الا شناسائی حق چون دست دهد هر چند ورزش نکرده باشد
از واصلان دور و مجور نگردد همیشه در تزاید بود بشنست فرمود که

[illegible]

که سابق طایفهٔ جن و دیو باتفاق از کوه بند دریا را بحرکت آوردند

برای مصلحتی که آنها داشتند نسبت فرمود که ای رامچند بود

و نابود عالم از جنبش و سکون دلست چون دل حرکت کند

عالم پیدا آید چون ساکن شود ناپدید گردد مثل آنکه چون چشم وا

کنی عالم بدین طول و عرض در نظر آید و اگر چشم بربندی عالم پوشیده گردد

ای رامچند بدانکه از حرکت و سکون دل پیدائی و ناپیدائی عالمست

پس دیده و دانسته بهوشیاری تمام دل را ازین تفرقه کن و مکن و این

و آن خلاصی بهر این کار وقتی دست دهد که خواهش بالکلیه از دل دور

اصلا آرزو نماند ای رامچند عالم نابود که بود مینماید بعمل از اندیشهٔ تو ست

پس سعی کن که آن اندیشه را که مبدأ آن از تست درمیان نیاید

و ترا مشوش نگرداند طور سیم در آزادی آدمی را باید درین تحقیق

باشد که عالم عین علم حق است و این دانش وقتی دست دهد که

خواهش از میان برود دانند که عالم عین علم حق است و این عین

غافل مباش و غیر ازین اشتغال شریف مبالغه اوقات و جاوره الکو
انفاس را محض بر خود تصور نما یعنی عارفان بالله و قلندران
خداآگاه که از سلسله لباس و دستار و کلاه و از علاقه رسوم مذ
هب و ملت برکنار رفته‌اند مدام از مفارقت ایشان جدا نشوی و کم
طبع را از قدرت امور هر چه باز آورده زوار در مصاحبت
ایشان و هر سخنی که از ایشان میشنوی چون زمین تشنه بگوش
راه ده و هر حرفی که از ایشان در بابی بشنوی گل فره و بر سر آن
و چنین به تماشای ایشان را که پرورش نهال احوالت خواهد بود آب
عین الحیات تصور نما تا از برکت انفاس نفیسه ایشان از آنچه
نشست و برخواست و حرکات و سکنات و حرف و مکالمه ایشان
احوالت در تو اثر نماید و دیگر اوضاع فراق یافته و لذات جهانی
از قبیل اطعمه و اشربه و غیره خود را برطرف کرده و رفته رفته باین
اندیشه در رای که من کیستم و کجایم و متوجه که چه جایم و چه میکنم و چرا

۷۴۳

آنچه در دنیا خیالت آن بود
در رهٔ عقبی وبالت آن بود

غنی نبود آنکه بسیار بود
غنی آن باشد که [illegible]

غنی نبود آنکه [illegible]
معز زود [illegible]

تا توانی [illegible] خود را [illegible]
از آنکه [illegible]

مخور [illegible] خود [illegible]
[illegible]

شاورهم فی الامور [illegible]
بعد عزم [illegible] توکل [illegible]

[illegible]

نور بود و قلب [illegible]
اتخذ الله [illegible]

ربت ار با خود دعات جاری است
لن ترانی از جدا میزنم

حسن حق [illegible] دل تا تماشا میکنم
[illegible] سینا میزنم

نور خود در نور حق دریافتم
شعله بر طور تجلی میزنم

بیرون در خم می افکنده ام
طعنه بر ناموس تقوا میزنم

چشم جان در نور حق [illegible]
[illegible] بر خود دریا میزنم

[illegible]

وصل یار بی محنت مخواه ای دل که این تاراج نیست
بر سر سیری بردار اگر خواهد شود [illegible] نیست

در دریای عشق اگر ساکن شود جان [illegible]
هیچ [illegible] نیست کاندر [illegible] باج نیست

هر که خواهد گو شود محرم سرای عشق را
گوهر [illegible] در گنجینه را [illegible]

[illegible] طلب میشود در [illegible]
جای عارف زان [illegible] خانقاه [illegible]

در تن بی‌مرده ما بین دل افسرده غیبت
از خدنگ غمزه جانان نگار این سخن بیت

گر بخشم جان به بیع بلکه آن رخ نیز
ما ده روبان جهان ز یک نفس دو بوز

الحکم فنا ذات مجاز بی‌حجاب
در هوا زنیش عالم عیار این سخن

بس ز خود بر موم عالم عیار رخش نیز
این همه زنیها ما عالم یار این سخن نیز

حضر الاسلوب حضرت عاذر نو
در زنجیر عجیب قد جهان

غمزه صیاد انه عالمی را گشت راز
مثل الامر به بینش خود نگار این سخن

بشنو این سر حکمت عقد
که چنین گشت مظهر از مبدا

بحر امکان ز آفتاب وجوب
جوشش زد و شد بخار زان مبدا

در هوا ز طور شد ابری
چون ببارید شد جهان دریا

آب گشته سیم طلاطم بحر
موج چون رد دید به گشت شنا

چون بخود دو حق الذات الابد
شد هر ملاک بخش معظم اوداد

بلکه بعد از فنا شود زار
کل شیء یرجع الی الاصل

گر ز انوار صبح گرفت آرام
گر ز باز شد با اصل کا

ابر با بحر جور کرد گشتن
قطره چون گشته فخار بود

شد فصول دوات عودی جمع
بعد از هوا بس جا بما

دعوی سماوات شان یافتم
چون گرفت این منزل شد جدا

الحمد لله که دل اسرار نهان
ان جام جهان بین که سینه بود صفا

رازی که نمود دهد مر خود صفه ز خلوت
تا کشتن آن بر من از آن حکمت

تعلیم من از درس محبت چو نمود
فارغ دلم از مشغله خوف و رجا شد

بر قدر جایی که رضا بود در آنجا
گفته‌ام هر آنکس که فنا گشت جدا

چون در دل انوار تجلی الست
از همه یکبار رقعا فنا شد

صحو و محو حق اولی
ادراک ...

نیاید خویش را از تو ...

میان ما و در مقام یاریم
در ملک وجود خسرو ایم

در وحدت دوست تو بجز ایم
کز هیچ حجاب نام داریم

بخود ده بعالم آدم
در مطلق چنین کرد کارم

در نقش هر آنچه درون برون
گر هیچ بجز خود در کی دیدیم

کی دیده را ز نقش خویش بیرون
از دیده بیرون مقام داریم

زبور رخی تو نو نقش کردیم
زین نو نقش همیشه در خماریم

ایضا

حق آفتاب معنی ما ذره ذره جانیم
اسرار ما نهانست ظاهر نمی‌توانیم

مائیم در دو عالم در حسن او آدم
هر جا نشسته خاموش تا گفته در بیانیم

از دیدهای عالم بینیم دری خود را
از هر زبان حکایت تا گفته در بیانیم

در حال نشسته تو بیم از ...
با بلبلان گلشن در خود و در فغانیم

چنین منزل از ابو بنشسته کرد فغان
با دوست در نهانیم با خویش در عیانیم

زبور از وصف نیم جانیم در جهانیم
اندر یقین بیانیم وارسته ارکانیم

ایضا

دیدن چون نقش اتحاد داری
بر دو در حسن خود چه داری

بجز بودی و قطره قطره زیبا
در میان دری البهاداری

... زینی که در بانند
آسمانی و خود بموادری

... از اول تا ابد بقا بجودی
بهر ما ز کی فنا و زنیبی

بجا عزیز اله تا ببینیم
زاهد ابا نکنی اگر ریا داری

در دو عالم بجز تو نیست کسی
راز خود را بجو دفتر داری

نیست حاجت بزیور دیگر
تو که در حسن خود صفا داری

بسم الله الرحمن الرحيم ۷۴۶

اسمهای چهارده معصوم صغار که در طفلی شهید شده است

اول محمد اکبر بن امیر المؤمنین علیه السلام در لقب محسن که در غزا شهید شده است

معصوم دوم حسن ابن امام حسن است که در هفت سالگی بدست طلحه ابن عامر

شهید شده است معصوم سیم عبد الله ابن حسن است که در دو سالگی طلحه ...

روضه اش در بقیع معصوم چهارم قاسم ابن حسن است که در لقب علی اصغر ...

که در شیرخوارگی تیر در حلقش خورد روضه اش در کربلا ست معصوم پنجم ...

ابن امام زین العابدین علیه السلام است که در سه سالگی بدست منصور ابن احمد ...

شهید شده است روضه اش در ری است معصوم ششم قاسم ابن امام زین العابدین

که در شش سالگی بدست احمد ابن یزید شهید شده است روضه اش در ...

معصوم هفتم علی اصغر ابن امام محمد باقر است که در شش سالگی بدست احمد ...

که روضه در خراسان است معصوم هشتم عبد الله ابن امام جعفر صادق است که در ...

خلیفه عبد الله بن محمود کوفی شهید شده است معصوم نهم علی بن امام جعفر صادق است که در ...

سالگی بدست عمران کافر شهید شده است روضه اش در ... است معصوم دهم

صالح ابن امام موسی کاظم است که در ... سالگی بدست یوسف بن ابراهیم ...

روضه اش در ... است معصوم یازدهم ... ابن امام موسی ... ۳ ... ۶ ...

۷۴۷

totfim